

سال شمار پروست



● ۱۸۷۸ هنگام ورود به اتاقم احساس می‌کردم توضیف کنم...
● ۱۸۷۸ در این سال خانواده‌ی پروست همچون سایر خانواده‌ها، تعطیلاتشان را در ایرس نزدیک شارتر می‌گذراندند.
● ۱۸۷۹ پروفسور پروست برای عضویت در آکادمی پزشکی برگزیده می‌شود.
● ۱۸۸۱ مارسل پروست هنگام بازگشت از جنگل بولوین به اولین بحران آسم دچار می‌شود: «کودکی که از هنگام تولدش بدون نیاز به مراقبت نفس می‌کشد، نمی‌داند هوایی که به آرامی ریه‌اش را از آن پر می‌کند، بدون اینکه حتی متوجه آن باشد، تا چه حد برای حیاتش اساسی است. آیا هنگام ابتلا به تب، در یک تشنج خفقان‌زا به این موضوع پی

● ۱۸۷۱ مارسل پروست در اوتوی چشم به جهان می‌گشاید. او پسر آدریان پروست، استاد رشته‌ی پزشکی و ژن ویل است.
● ۱۸۷۳ رابرت پروست، برادر مارسل در اوتوی متولد می‌شود. خانواده‌ی پروست ساکن خانه‌ی شماره‌ی ۹ بلوار مال ارب هستند. بعدها پروست خانه‌ی بیلاقی اوتوی را که یکی از الگوهای «کومبری» است این گونه تشریح می‌کند: «این خانه که در اوتوی همراه دایی‌ام در آن زندگی می‌کردیم در میان یک باغ بزرگ قرار داشت که کوچه‌ای (از خیابان موتسارت) آن را به دو نیم می‌کرد. این خانه عاری از ظرافت بود، با وجود این نمی‌توانم لذتی را که بعد از پیمودن خیابان لافونتن زیر نور آفتاب، در میان عطر زیزفون‌ها



می برد؟ در تلاش مایوسانه‌ی جسمش، تا حدودی برای بقا مبارزه می‌کند؛ برای آرامش از دست رفته‌اش که در کنار هوایی باز می‌یابد که آن را از خود جدایی ناپذیر می‌پندارد.»
مارسل برای نخستین بار به تئاتر می‌رود.

۱۸۸۲ • مارسل پروست با کسب رتبه‌ی پنجم وارد دبیرستان کوندورسه می‌شود و تحصیلات متوسطه‌ی خود را در آنجا خواهد گذراند.

۱۸۸۵ • در این سال هم همچون هر سال، مارسل پروست که در ماه اکتبر تحصیلات متوسطه‌ی خود را آغاز کرده است، غالباً سرکلاس غایب است. پدرش به سمت استاد بهداشت در دانشکده‌ی پزشکی پاریس منصوب می‌شود.

۱۸۸۶ • نخستین پاسخ‌های مارسل به یک پرسشنامه: او موسیقی‌دانان محبوب خود را موتسارت و گونود معرفی می‌کند و عقیده‌اش درباره‌ی خوشبختی را این چنین بیان می‌کند: «زندگی کردن در جوار همه‌ی کسانی که دوستشان دارم، در کنار جذایبیت‌های طبیعت، مشتی کتاب و کتابچه‌های موسیقی، و نه چندان دور از تئاتر فرانسوی.» او عبارت «جدایی از مادر» را در توصیف ایده‌اش از بدبختی به کار می‌برد، و اشتباهی را که بیش‌ترین گذشت را در قبال آن می‌تواند داشته باشد «زندگی خصوصی نوابغ» در نظر می‌گیرد. در پاییز واپسین تعطیلات را در ایرس می‌گذراند. در همین هنگام است که با اشتیاق فراوان به خواندن آثار اگوستن تیری می‌پردازد.

۱۸۸۷ • مارسل در تئاتر شانزه لیزه در کنار ماری بنارداکی، الگوی «ژیلبرت سوان»، در نمایشنامه‌ای بازی می‌کند. در اکتبر وارد سال تحصیلی ماقبل آخر دوره‌ی متوسطه می‌شود، و مقاله‌ای ممتاز و شایان توجه را به رشته‌ی تحریر در می‌آورد: «دوست داشتن مشتاقانه‌ی راسین یعنی دوست داشتن ژرف‌ترین، لطیف‌ترین، دردناک‌ترین و صمیمی‌ترین مکاشفه‌ی بسیاری از زندگی‌های جذاب و رنج‌آلود...»

۱۸۸۸ • مارسل آثار بارس، رونان، کلونت دولی سل و لوتسی را می‌خواند. او به‌دانیل هالودی می‌نویسد: «من دوستانی بسیار باهوش و در نهایت لطافت و نزاکت اخلاقی دارم؛ این موضوع مایه‌ی مباهات من است که آن‌ها هم‌زمان با یک دوست تفریح کرده‌اند... این در آغاز دوران جوانی بود. بعدها به‌سوی زنان تمایل پیدا کردند (...). با من از همجنس‌بازی صحبت نکن که باعث آزارم می‌شود. از نظر اخلاقی سعی می‌کنم پاک و بی‌آلایش باقی بمانم.» در اکتبر درس فلسفه را آغاز می‌کند؛ بعدها در کتاب ژان سانتوی، دارلو، معلم فلسفه‌اش را در قالب آقای «بولیر» ترسیم می‌کند. «عشق افلاطونی نسبت به یک روسپی درباره‌ی

دارد؛ آن زن، لورا هیمان، یکی از الگوهای «اودت سوان» است. به اتفاق دوستانش در دبیرستان کوندورسه، مجله‌ی ورت (سبز) و سپس مجله‌ی لیلاس (یاسمن) را منتشر می‌کند.

۱۸۸۹ • روز ۱۵ ژوئیه، مارسل موفق به دریافت دیپلم خود در رشته‌ی ادبیات می‌شود. او برای آناتول فرانس می‌نویسد که چهار سال است «کتاب‌های الهی» را از حفظ می‌کند. تعطیلاتش را در اوستاند می‌گذراند. در ماه نوامبر مارسل پروست برای مدت یک سال به خدمت نظام در می‌آید و خدمت خود را در اورلئان آغاز می‌کند.

۱۸۹۰ • او در لذت‌ها و روزها و ژان سانتوی دوران بعد از خدمت سربازی‌اش را این‌گونه توصیف می‌کند: «هرآزمونی که امروز در این دوره از زندگی‌ام باید بگذرانم همچون یک توالی است، درواقع برشی از بخش‌های مکمل زندگی‌ام است؛ برشی از تابلوهای کوچکی مملو از واقعیت فرخنده و جذایبیت که زمان، اندوه ملایم و جنبه‌ی شاعرانه‌اش را بر روی آن‌ها پاشیده است.» سپتامبر را در کابورگ می‌گذراند. ۱۴ نوامبر از خدمت نظام مرخص می‌شود؛ در دانشکده‌ی حقوق پاریس، و مدرسه‌ی آزاد علوم سیاسی ثبت‌نام می‌کند. در خانه‌ی مادام اشتراوس، دختر ژنویو هالوی و پیره‌ی ژورژ بیزه، با مویسان ملاقات می‌کند. این

زن (اشتراوس) محرم اسرار پروست باقی خواهد ماند.
 ۱۸۹۱ ● تعطیلات را در کابورگ و تروویل می‌گذرانند. با ویلد و بارس ملاقات می‌کند. دوّمین سال تحصیلی در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی را می‌گذرانند.

۱۸۹۲ ● پروست و دوستانش: گرگ، دریفوس، هالوی، فاینالی، مجله‌ی لوبانکه (ضیافت) را تاسیس می‌کنند. مارسل مقالات نقد ادبی خود را در این مجله منتشر می‌کند، و متون جمع‌آوری شده را بیش‌تر در لذت‌ها و روزها چاپ می‌کند. او روابط اجتماعی خود را توسعه می‌دهد و با شاهزاده ماتیلو، مادام آرماند دوکایوه آشنا می‌شود. در خانه‌ی کایاوه با آناتول فرانس و هنری دو روتس چایلد ملاقات می‌کند. پروست به دوّمین پرسشنامه پاسخ می‌دهد؛ او ویژگی اصلی شخصیتش را «نیاز به محبوب بودن، و به عبارت دقیق‌تر، نیاز به نوازش شدن و لوس شدن خیلی بیش‌تر از نیاز به مورد تحسین قرار گرفتن» معرفی می‌کند. او برای مردان «جذابیت‌های زنانه» و برای زنان «پرهیزگاری‌های مردانه» آرزو می‌کند. پروست ضعف اصلی خود را «ندانستن، نخواستن» می‌داند، و نویسندگان محبوب خود را: فرانس، لوتی، بودلر، وینی معرفی می‌کند و از بتهوون، واگنر و شوپن به عنوان موسیقی‌دانان مورد علاقه‌اش نام می‌برد. در ماه ژوئیه ژاک امیل بلانش پورتره‌ی معروف او را به پایان می‌رساند.

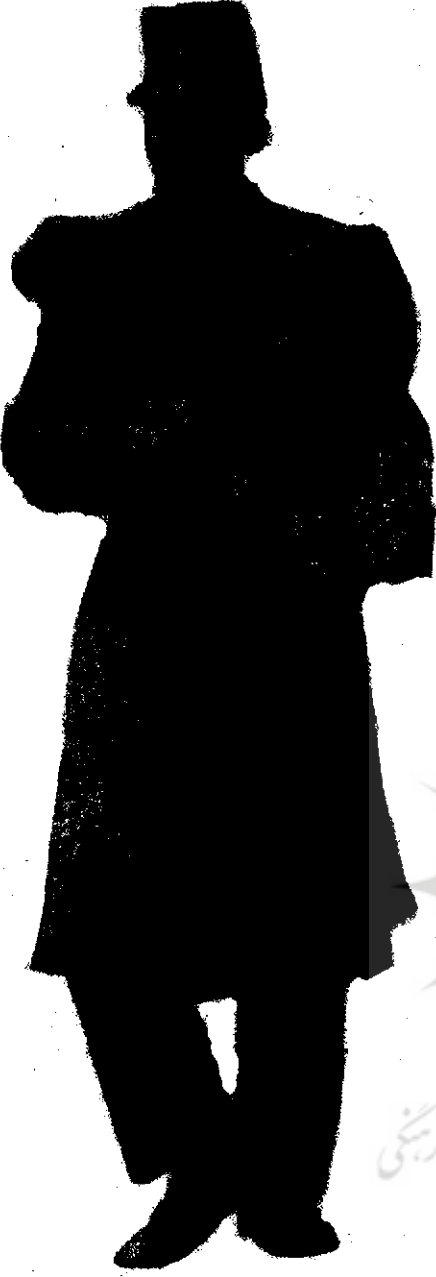
۱۸۹۳ ● مجله‌ی ضیافت سایر متون پروست را منتشر می‌کند، از جمله «خشونت یا خوشگذرانی». اما در ماه مارس انتشار آن متوقف می‌شود. در ۱۳ آوریل با رابرت دو مونتسکیو در خانه‌ی مادر لوم نقاش ملاقات می‌کند که این دیدار نقطه‌ی آغاز دوستی‌ای عمیق بین آن‌ها می‌شود. مارسل با مجله‌ی بلانش (سفید) همکاری می‌کند. در طول تابستان به اتفاق سه نفر از دوستانش، از جمله هالوی و گرگ، بخش آغازین رمانی را به رشته‌ی تحریر در می‌آورد. این رمان دربرگیرنده‌ی نامه‌های یک زن از طبقه‌ی اعیان است که عاشق گروهبانی شده است. سپس دست به نگارش قصه‌ی بی‌تفاوت می‌زند که در سال ۱۸۹۶ در زندگی معاصر، نخستین طرح اولیه‌ی عشق سوان، منتشر می‌شود. ماه اوت را در سن مورتیز و سپتامبر را در اویان و تروویل می‌گذرانند. دوستش ویلی هیت فوت می‌کند، کسی که بعدها لذت‌ها و روزها را به او اهدا خواهد کرد. مارسل موفق به دریافت لیسانس خود در رشته‌ی حقوق می‌شود. اول دسامبر شش مقاله در مجله‌ی بلانش به چاپ می‌رساند، از جمله «بیش از شب» که اعترافات یک زن همجنس‌باز است؛ «چندان غیراخلاقی نیست که زنی از بودن با زن دیگری، بیش از



بودن با موجودی از جنس مخالف لذت ببرد. علت این عشق یک عطش شهوانی و عصبی است که برای داشتن محتوایی اخلاقی بیش از حد انحصاری است.»

۱۸۹۴ ● آغاز ماجرای دریفوس. مارسل هم چون پدرش یکی از طرفداران تجدیدنظر در حکم صادره برای کاپیتان دریفوس است. چند قطعه شعر می‌نگارد که در «مکالمه‌ی نقاشان» (لذت‌ها و روزها) گردآوری شده است. پروست در ۲۱ ماه مه با ریئالدو هان ملاقات می‌کند، کسی که مدت دو سال با اشتیاق به او عشق می‌ورزد. ۳۰ مه، مونتسکیو جشنی در ورسای برپا می‌کند که پروست در اهل گل [نام قدیم کشور فرانسه] به تشریح آن می‌پردازد. پروست در «عشق یووارد و پکوشه به موسیقی» از او، واگنر، گونود، وردی، ساتی، بتهوون، باخ، سن سان، ماسنه، و هان نقل قول می‌کند. نامه‌هایش نشانگر تحسین و تمجیدی است که نسبت به واگنر و موره روا می‌دارد. او قطعه‌ای از بتهوون را در «یکشنبه‌ای در کنسرواتوار» تفسیر می‌کند.

۱۸۹۵ ● پروست «با هیجانی روحی» آثار امرسون را می‌خواند و غالباً به تئاتر، کنسرت و اپرا می‌رود؛ «واگنر هرچه بیش‌تر افسانه‌ای می‌شود، من او را بیش‌تر انسانی می‌یابم، و با شکوه‌ترین حیل‌های تخیل در آثار واگنر، زبان نمادین متأثر از حقایق اخلاقی به‌نظرم می‌رسد.» ۲۷ مارس، مارسل موفق



به دریافت لیسانس خود در رشته‌ی ادبیات (فلسفه) می‌شود. او با دوده و مونتسکیو معاشرت می‌کند و به محافل مختلف ادبی و بزمی آمد و شد دارد. در آزمون استخدام کتابخانه‌ی ملی مازارین پذیرفته می‌شود و از ماه ژوئن در آن جا شروع به کار می‌کند، اما به دلیل بیماری دست از کار می‌کشد. تعطیلات را در کرووناخ در کشور آلمان می‌گذراند؛ اوت را به اتفاق ریئالدوهان در دیپ سپری می‌کند؛ در سپتامبر به بل ایل و بعد به بگ میل می‌رود. پروست در آنجا شروع به نگارش ژان سانتوی (بیش از صد صفحه) می‌کند که بعد از مرگش منتشر خواهد شد. ۲۹ اکتبر مجله‌ی هفتگی، مرگ بالداسار سیلواند را منتشر می‌کند. پروست مقالات متعددی درباره‌ی «شاردن و رامبراند»، «موتسارت، سن سان به رشته‌ی تحریر در می‌آورد و در این مقالات به مقایسه‌ی آثار این بزرگان و آثار آنتول فرانس و فلور می‌پردازد.

۱۸۹۶ • یادداشت‌هایی درباره‌ی ژول لومستر و ژول رونار می‌نگارد. ۱۰ ماه مه، دایی بزرگ پروست، لویی ویل، مالک خانه‌ی اوتوی در اثر ذات‌الریه فوت می‌کند؛ به همین دلیل بعدها مارسل تمام نشانه‌های این بیماری را بروز خواهد داد. با لوسین دوده رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کند. ۱۲ ژوئن، کالمن - لوی لذت‌ها و روزها را که تقریباً مجموعه‌ای از تمام نوشته‌های به چاپ رسیده‌ی پروست است منتشر می‌کند. ناته ویل، پدر بزرگ مادری پروست در ۳۰ ژوئن چشم از جهان فرو می‌بندد. ۱۵ ژوئیه، «در برابر تاریکی» در حجله بلانش چاپ می‌شود؛ در این مقاله پروست از سمبولیسم و مالارمه فاصله می‌گیرد. تعطیلات را در مئون دوره می‌گذراند. آثار دوما، بالزاک، سنت بوو و روسو را مطالعه می‌کند. ماه اکتبر در فونتن بلو اقامت می‌کند و در آن‌ها صحنه‌ی تلفن ژان سانتوی را می‌نویسد. مادرش به او می‌گوید که باید «قلبی کم‌تر آسان گیر و کم‌تر مهربان» داشته باشد. آثار شکسپیر، گوته و جورج الیوت را می‌خواند به ژورس در اتاق وکلا گوش فرا می‌دهد؛ او را در قالب کاراکتر «کوزون» در ژان سانتوی ترسیم می‌کند.

۱۸۹۷ • با ژان رورن که در ژرنال به او حمله کرده است، دوئل می‌کند. در مارس خانه‌ی اوتوی به فروش می‌رسد. ماه اوت را با مادرش در کرووناخ می‌گذراند. ۱۶ دسامبر آلفونس دوده دار فانی را وداع می‌گوید و پروست در نوزدهم همین ماه «بدرودها» را در پرس منتشر می‌کند. راسکین را کشف می‌کند.

۱۸۹۸ • ماجرای دریفوس بالا می‌گیرد؛ زولا «من متهم می‌کنم» را در شماره‌ی ۱۳ ژانویه اوروز (سپیده‌دم) منتشر می‌کند. روز

بعد (۱۴ ژانویه) در همین روزنامه، نامه‌ی چند تن از روشنفکران مبنی بر درخواست تجدیدنظر در حکم صادره برای دریفوس منتشر می‌شود که به خصوص امضای مارسل پروست و آنتول فرانس نیز در پای آن به چشم می‌خورد. محاکمه‌ی زولا را ۷ تا ۲۳ فوریه به طول می‌انجامد؛ پروست آن را در ژان سانتوی تشریح می‌کند. در ماه ژوئیه مادام پروست به دلیل سرطان تحت عمل جراحی قرار می‌گیرد. «عمل او بسیار وحشتناک بود.» مارسل به تروویل می‌رود، بعد برای بازدید از نمایشگاه رامبراند در آمستردام مدتی در هلند اقامت می‌کند. مقالات پروست درباره‌ی رامبراند و گوستاو موزو بعد از مرگش به چاپ می‌رسند.

۱۸۹۹ • پروست نگارش ژان سانتوی را رها می‌کند تا تمام وقتش



اثر راسکین می‌کند. کتاب مقدس آمینز توسط موسسه مرکورد و فرانس منتشر می‌شود. ماه اوت پروست دست به سفر دریایی در عرض نورماندی و انگلستان می‌زند. ۱۶ اوت «مرگ کلیساهای جامع» در فیگارو منتشر می‌شود. مارسل به بستر بیماری می‌افتد و معاینات بیهوده‌ی پزشکی را پشت سر می‌گذارد. «هر بحرانی که شروع می‌شود چیزی را در ارگانسیم بدنم مختل می‌کند و لحظه‌ی پایان را نزدیک‌تر.»

۱۹۰۵ • پروست یکی از بهترین متون خود را به عنوان دیباچه‌ای برکنجد و گل‌های سوسن به‌رشته‌ی تحریر در می‌آورد که ۱۵ ژوئن در مجله‌ای منتشر می‌شود. ماه اوت مقاله‌ی جدیدی درباره‌ی مونتسکیو تحت عنوان «استاد زیبایی» می‌نویسد. به سن سیمون و هومر علاقه‌مند می‌شود. در آغاز سپتامبر مارسل مادرش را در سفر به اوپیان همراهی می‌کند. اما بعد از مدتی مادام پروست را بی‌درنگ به پاریس باز می‌گردانند و او در ۲۶ سپتامبر در سن ۵۶ سالگی در همین شهر در اثر بیماری ورم کلیه چشم از جهان فرو می‌بندد. مارسل در این باره می‌نویسد: «از آن به بعد زندگی‌ام تنها هدفش، تنها شیرینی‌اش، تنها عشقش و تنها تسلی‌اش را از دست داد.» بعدها پروست می‌گوید: «مادر با مرگ خود مارسل کوچک را نیز با خود برد.» ۳ دسامبر در بیمارستانی بستری می‌شود.

۱۹۰۶ • حدود ۲۵ ژانویه از بیمارستان مرخص می‌شود: «در طول دوره‌ی درمانم بیش‌ترین رنج را متحمل شدم.» پروست تا ماه مارس همچنان در بستر باقی می‌ماند، سپس به تصحیح نمونه‌های چاپی کنجد و گل‌های سوسن که در ماه مه توسط مؤسسه‌ی مرکورد و فرانس منتشر می‌شود مبادرت می‌ورزد. مارسل از ۱۶ اوت تا آخر ماه دسامبر در هتل زرروار شهر ورسای اقامت می‌گزیند. در اکتبر آپارتمان دایی‌اش، جورج ویل (که به تازگی در گذشته است) واقع در بلوار هاسمن شماره ۱۰۲ را اجاره می‌کند و تا پایان سال در آنجا سکونت می‌کند: «آپارتمانی که گرفته‌ام بسیار زشت و در میان گرد و غبار و درخت است، هرآنچه من از آن گریزانم! این آپارتمان را اجاره کردم چون تنها آپارتمانی است که مامان آن را می‌شناخت.»

۱۹۰۷ • ۳۱ ژانویه پروست با شنیدن یکی از حوادث روز شروع به نگارش احساسات فرزند ی یک پدرکش می‌کند که در آن افسانه‌ی ادیپ را می‌پروراند. در مارس مقاله‌ای درباره‌ی آنادونوای، و «روزهای خواندن» را درباره‌ی خاطرات مادام بواپن، الگوی مادام دوویل پاریسی می‌نویسد. بعدها چندین صفحه از این مقالات را در در جستجوی زمان از دست رفته بازنویسی خواهد کرد. ۱۱ آوریل در مجلس

راوقف راسکین نماید. خاطرات پایان تابستان در اوپیان در رمان نیمه‌کاره‌اش تشریح شده است. مارسل شروع به نوشتن تحقیقی درباره‌ی راسکین و ترجمه‌ی کتاب مقدس آمینز می‌کند و از کلیسای بزرگ آمینز بازدید می‌نماید.

۱۹۰۰ • ۲۰ ژانویه جان راسکین در لندن دار فانی را وداع می‌گوید: «با نظاره‌ی اینکه این پیکر بی‌جان تا چه حد با قدرت زندگی می‌کند، چقدر من او را ستایش می‌کنم، به او گوش می‌سپارم، در جستجوی درک او هستم و از او، بیش از بسیاری از زندگان، اطاعت می‌کنم؛ به همان اندازه مرگ را ناچیز و بی‌مقدار می‌پندارم.» پروست شروع به انتشار یک سلسله مقاله درباره‌ی یک زیبایی‌شناس انگلیسی می‌کند. اول مارس به عنوان مستعفی از شغلش در کتابخانه در نظر گرفته می‌شود. آخر آوریل، مارسل به اتفاق مادرش به ونیز می‌رود. و از پادو دیدن می‌کند (دیوار نگارهای گیوتو که در طرف خانه‌ی سوان از آن‌ها یاد می‌کند). در اکتبر تنها به ونیز باز می‌گردد. در غیاب او، خانواده‌اش به شماره‌ی ۴۵ خیابان کورسل نقل مکان می‌کنند.

۱۹۰۲ • ۷ ژوئن، پروست ترستان ویزولد را می‌شنود. ۱۴ ژانویه شارل هاس، الگوی سوان، فوت می‌کند. پروست سفرهای کوتاهی به آمبوآز و شاترتر می‌کند و در ماه اکتبر برای بازدید از نمایشگاه فلاندرهای اولیه به بروکسل می‌رود. سپس به همراه فنلون به هلند سفر می‌کند و در آن جا برای نخستین بار چشم‌انداز دلفت اثر ورمیر را می‌بیند. در دسامبر هنگام عزیمت فنلون به استانبول «ساعات واقعاً مایوسانه‌ای» را می‌گذراند:

۱۹۰۳ • ۲ فوریه رابرت پروست، برادر مارسل، با مارت دوبوا - آمیو ازدواج می‌کند. ۲۵ همین ماه روزنامه‌ی فیگارو نخستین بخش از وقایع‌نگاری مارسل درباره‌ی محافل ادبی را منتشر می‌نماید؛ موضوع این بخش بیش‌تر سنت - بوو است. پروست با افراد زیادی از طبقه‌ی نجیب‌زادگان ارتباط برقرار می‌کند، از جمله دوک گویش، شاهزاده لئون رادزیویلی، مارکی آلبوفوا (الگوی سن - لو). ماه اوت را در تروویل می‌گذراند و سپتامبر را در بورگوین و اوپیان. ۲۶ نوامبر پروفوسور آدریان پروست دار فانی را وداع می‌گوید: «نمی‌توانید میزان مهربانی و سادگی او را درک کنید. هرگز سعی نمی‌کردم تا محبتم را براو آشکار سازم (... سعادتمندم من تنها پژواکی بود از آنچه نزد خودم، به عنوان موجودی بین پدر و مادرم می‌دیدم.»

۱۹۰۴ پروست مقالاتی درباره‌ی راسکین و محافل ادبی می‌نگارد و شروع به کار روی کنجد و گل‌های سوسن (sesame and lilas)

شب‌نشینی شاهزاده پولینیاک شرکت می‌کند: «چقدر تمام افرادی را که می‌شناختم پیر شده‌اند.» ۲۳ ژوئیه «یک مادر بزرگ» از مارسل در فیگارو منتشر می‌شود: «هیچ چیز دیر نمی‌پاید، حتی مرگ.» ماه اوت را در کابورگ می‌گذراند که در سال ۱۹۱۴ به آنجا باز خواهد گشت. از کلیساها بازدید می‌کند. در روزنامه‌ی فیگاروی مورخ ۱۹ نوامبر «جلوه‌ی جاده‌ی اتوموبیل رو» از مارسل منتشر می‌شود.

۱۹۰۸ • سالی که پروست نگارش اثر عظیم خود را آغاز می‌کند. در ژانویه نخستین صفحات را به قصد خلق یک رمان می‌نویسد (حدود ۷۵ صفحه). با الهام از ماجرای «لومران دغل باز» مطالبی را به‌رشته‌ی تحریر در می‌آورد که در فیگاروی مورخ ۲۱ فوریه تا ۱۴ مارس منتشر می‌شوند. ماه مه: «در حال نگارش تحقیقی درباره‌ی طبقه‌ی اشراف، رمانی پارسی، مقاله‌ی پژوهشی درباره‌ی سنت بوو و فلوربر، مقاله‌ی پژوهشی درباره‌ی زنان، مقاله‌ای درباره‌ی همجنس‌بازی مردان (که چاپ آن چندان ساده نیست)، تحقیقی درباره‌ی تابلوها و آثار ویترا، تحقیقی درباره‌ی سنگ قبرها و تحقیق دیگری درباره‌ی رمان هستم.» پروست تابستان را در کابورگ و ماه سپتامبر را در ورسای می‌گذراند. در نوامبر یادداشت‌هایی درباره‌ی سنت - بوو می‌نویسد. در دسامبر بین دو چارچوب تردید می‌کند: مقاله‌ای پژوهشی، یا شکلی داستانی تر که مادر و خاطراتش نیز در آن دخالت داشته باشند.

۱۹۰۹ • پروست از پروژه‌ی سنت بوو که مجموعه‌ای از خاطرات، قصه و مقاله‌ی تحقیقی بود به‌گونه‌ی محسوسی به‌نگارش یک رمان حقیقی روی می‌آورد، و نخستین متون کومبری و زمان باز یافته را به‌رشته‌ی تحریر در می‌آورد. در مارس سه ناسر از پذیرفتن متون تقلیدی امتناع می‌ورزند. چون پروست در حال نگارش کتابچه‌هایش است، مقالات کم‌تری از او منتشر می‌شود؛ و در این سال تنها ۱۵ مقاله از او به‌چاپ می‌رسد. در اواسط اوت در برابر سنت بوو را به‌ویلت، رئیس مؤسسه‌ی مرکور دو فرانس پیشنهاد می‌کند ولی وی از پذیرفتنش سر باز می‌زند. به‌این ترتیب کتاب رد شده که چهارصد صفحه بود بی‌نهایت حجیم می‌شود. در نوامبر نوشته‌های مربوط به کومبری را به‌ماشین‌نویس می‌سپارد.

۱۹۱۰ • سال تنظیم کتابچه‌ها. پروست حدود دوازده کتابچه نگاشته‌است. در بهار، فیگارو از پذیرفتن این رمان امتناع می‌ورزد. مارسل تابستان را در کابورگ سپری می‌کند و اوایل ماه اکتبر به پاریس باز می‌گردد. طی اقامتش در کنار دریا روی عشق سوان و طرف‌گرمانت کار می‌کند.

۱۹۱۱ • پروست این سال را وقف بسط دادن فصل‌های اصلی رمانش می‌کند و به‌دو جلد می‌اندیشد: زمان از دست رفته، و زمان باز یافته. اپراهای واگن را گوش می‌دهد، به‌خصوص پله آس و ملیزانده، که غالباً از او یاد می‌کند و از سبک او تقلید می‌کند. مارسل سه ماه را در کابورگ می‌گذراند؛ کار ماشین‌نویسی همچنان ادامه دارد و عنوان روی جلد چنین است: «ضربان نامتناوب قلب، زمان از دست رفته، فصل اول.» فصل دوم به‌صورت دست‌نویس باقی می‌ماند. این نسخه را سال بعد به‌ناشران پیشنهاد خواهد کرد.

۱۹۱۲ • رمانی را که پروست تا این تاریخ نوشته است می‌توان ۱۲۰۰ صفحه تخمین زد. نخستین بخش آن را ابتدا به «فاسکل» و سپس به «نوول روو فرانسز» (NRF) پیشنهاد می‌کند که در پایان سال هردو از پذیرفتن آن سر باز می‌زنند. در ژانویه ۱۹۱۴ ژید به پروست می‌نویسد که در ابتدا او را همچون «یک خودخواه، یک خوشگذران، یک آماتور» به‌حساب آورده بود.

۱۹۱۳ • «اولاندروف» از پذیرفتن رمان امتناع می‌ورزد. پروست آن را به «گراسه» ارائه می‌دهد و پیشنهاد می‌کند که آن را با هزینه‌ی مؤلف منتشر نماید. ۱۱ مارس قرارداد امضا می‌شود. هم‌زمان بزرگترین عشق زندگی پروست نسبت به‌راندنده و منشی‌اش، آلفرد آگوستینلی شکل می‌گیرد. آلفرد همراه همسرش در خانه‌ی مارسل اقامت می‌کنند. از آوریل تا اکتبر مشغول تصحیح نمونه‌های چاپی سوان است. پروست باید جلدی را که قرار است ۱۴ نوامبر در کتاب فروشی‌ها عرضه شود کوتاه کند؛ فهرستی که در آغاز جلد اول وجود دارد نوید دو جلد دیگر را می‌دهد: طرف‌گرمانت و زمان باز یافته. اوایل دسامبر آگوستینلی به‌انتیب می‌گریزد. او همواره آرزو می‌کرد خلبان شود. پروست سعی می‌کند تا فراری را باز گرداند، پیک‌هایی را نزد او می‌فرستد، پول برایش ارسال می‌دارد ولی بیهوده است. چند مقاله درباره‌ی سوان منتشر می‌شود. پروست کمی از آن‌ها راضی است.

۱۹۱۴ • پروست طرف‌گرمانت را برای گراسه مهیا می‌کند؛ و از طریق نامه‌نگاری در برابر نقدهایی که درباره‌ی سوان نوشته می‌شود از خود دفاع می‌کند. ۳۰ مه آگوستینلی در سانحه‌ای هوایی خودش را به‌کشتن می‌دهد. پروست دچار رنج و اندوه عظیمی می‌شود. «من می‌دانستم که او کیست؛ هر بار که سوار تاکسی می‌شدم، از صمیم قلب آرزو می‌کردم که اتوبوسی بیاید و مرا له کند.» در سپتامبر می‌نویسد: «من واقعاً آلفرد را دوست می‌داختم، اینکه بگویم دوستش می‌داختم کافی نیست، من او را می‌پرستیدم.» پروست به‌دست نوشته‌هایش شخصیت «آلبرتین» را می‌افزاید و



شروع به نگارش گریخته می‌کند. از سوی دیگر گراسه نمونه‌های چاپی طرف گرمانت را منتشر کرده است. NRF در شماره‌های ژوئن و ژوئیه خود چکیده‌ای از این صفحات را چاپ می‌کند. با اعلام جنگ، پروست از خدمت در ارتش معاف می‌شود؛ از سلسله آلباده تقاضا می‌کند که نزد او اقامت گزینند. این زن او را هرگز ترک نخواهد کرد. ۱۷ دسامبر برتران دو فملون کشته می‌شود.

● ۱۹۱۵ جنگ فعالیت‌های گراسه را به حالت تعلیق در می‌آورد. پروست از این فرصت برای کار بر روی طرح اولیه‌اش استفاده می‌کند و کار روی سدوم و گوموره و دنباله‌اش، فصل آلبرترین را آغاز می‌نماید. سایر دوستانش را در جنگ از دست می‌دهد از جمله گاستون دوکایاوه و رابرت دومیر.

● ۱۹۱۶ از سال ۱۹۱۴، NRF آرزو می‌کند که آثار پروست را منتشر کند. با وساطت رنه بلوم (پدر لئون) مذاکراتی با گراسه انجام می‌گیرد. گراسه که به سوئیس پناهنده شده است، اول ماه اوت در بیمارستانی می‌نویسد که او دیگر آثار پروست را منتشر نخواهد کرد، و ۲۹ اوت از چاپ دوّمین جلد در جستجوی زمان از دست رفته صرف‌نظر می‌کند. پروست با کوکتو و موران شریک می‌شود و به این ترتیب انتشار آثار پروست دوباره آغاز می‌گردد. او فصل آغازین زمان بازیافته را درباره‌ی پاریس در زمان جنگ می‌نویسد و از روسپی خانه‌ای که کوزیات به راه انداخته دیدن می‌کند.

● ۱۹۱۷ پروست همچنان به تنظیم دست نوشته‌هایش، از سدوم تا زمان بازیافته ادامه می‌دهد: مهمانی‌های شامی را نزد لارو، یا در ریتز نزد شاهزاده سوتزو، دوست موران می‌گذراند. رابطه‌ی دوستی بین مارسل و پیردو پولینیاک برقرار می‌شود. امانوئل بیسکو، برادر آنتوان در می‌گذرد. پروست مشغول تصحیح نمونه‌های چاپی برای انتشار مجدد طرف خانه‌ی سوان توسط مؤسسه‌ی «گایمار» و در سایه‌ی دوشیزگان شکوفا است.

● ۱۹۱۸ تصحیح نمونه‌های چاپی و تنظیم دست نوشته‌هایش از فصل سدوم تمام این سال وقت پروست را می‌گیرد. از سوی دیگر پروست بر تعداد شب‌نشینی‌هایش می‌افزاید، گزینی می‌خواهد برای آخرین بار از زندگی بهره‌مند شود. او این سال یا سال بعد از این آخرین منشی‌اش، هنری رونما را به خدمت می‌گیرد. سوم فوریه برای نخستین مرتبه با فرانسوا موریاک ملاقات می‌کند. در اوایل ماه آوریل به‌حمله‌ی خفیفی دچار می‌شود. در آوریل به این فکر می‌افتد که سوان را در چهار جلد تکمیل کند. ۳۰ نوامبر انتشار در سایه‌ی دوشیزگان شکوفا به پایان می‌رسد.

● ۱۹۱۹ پروست باید آپارتمان‌اش در بلوار هاسمن را ترک کند؛ به‌طور موقت نزد روژان در خیابان لوران - پیشا اقامت می‌گزیند، سپس در اول اکتبر به شماره‌ی ۴۴ خیابان هاملن، نزدیک خیابان کلبر نقل مکان می‌کند. در اواخر ماه ژوئن چاپ مجدد طرف خانه‌ی سوان، در سایه‌ی دوشیزگان شکوفا و مستون تسلیدی و درآمیخته آماده‌ی عرضه در کتابفروشی هاست. ۱۰ دسامبر در سایه‌ی دوشیزگان شکوفا با ۶ رأی در مقابل ۴ رأی برای صلیب چوبی اثر دوژوله موفق به دریافت جایزه‌ی «گونکور» می‌شود. موج انتقاد به‌سوی پروست هجوم می‌آورد که او در زمان بازیافته به آن‌ها پاسخ خواهد داد.

● ۱۹۲۰ اول ژانویه، NRF «درباره‌ی سبک فلوریر»، یکی از بدیع‌ترین نقدهای ادبی پروست را منتشر می‌کند. طرف گرمانت در اکتبر چاپ می‌شود. مجله‌ی پاری (پاریس) در تاریخ ۱۵ نوامبر «برای یک دوست، اشاراتی درباره‌ی سبک» را منتشر می‌کند.

● ۱۹۲۱ ۳۰ آوریل چاپ طرف گرمانت ۲، سدوم و گوموره ۱ به پایان می‌رسد. پروست همچنان نگارش چهار جلد دیگر را پیش‌بینی می‌کند. در ژوئن، NRF «درباره‌ی بودلر» را منتشر می‌کند. آخرین منشی پروست، رونشه باید به‌آرژانتین

سفر کند. در سپتامبر چندین بار به بستر بیماری می افتد و به دلیل اشتباه یک دارو فروش دچار مسمومیت می شود. در نوامبر «حسادت» چکیده‌ای از سدوم ۲ توسط «اورلیبر» منتشر می شود. در همین ماه پروست دست‌نویس‌های سدوم و گوموره ۲ را به «گالیمار» می‌سپارد و نوید سدوم ۳ در دو بخش را می‌دهد.

● ۱۹۲۲ در سه ماهه‌ی اول ایوون آلباره، برادرزاده‌ی سلسنت، کار ماشین‌کردن اسیر و گریخته (سدوم ۳) را برعهده می‌گیرد.

● ۱۹۲۳ اسیر در دو جلد منتشر می‌شود. کار چاپ روز ۱۴ نوامبر به پایان می‌رسد.

● ۱۹۲۵ آلبرتین ناپدید شده در دو جلد منتشر می‌شود. کار چاپ روز ۳ نوامبر به پایان می‌رسد.

● ۱۹۲۷ زمان بازیافته در دو جلد منتشر می‌شود. کار چاپ روز ۲۲ سپتامبر به پایان می‌رسد. وقایع‌نگاری‌ها و مجموعه‌ای از مقالات نیز به چاپ می‌رسد.

● ۱۹۵۲ ژان سانتوی در سه جلد به چاپ می‌رسد. کار ویرایش این اثر را برنارد دو فالوا انجام می‌دهد.

● ۱۹۵۴ در برابر سنت - بوو و آمیخته‌های جدید با ویرایش برنارد دو فالوا منتشر می‌شود.

در اوایل بهار، پروست به سلسنت می‌گوید که کلمه‌ی «پایان» را نوشته است: «اکنون دیگر می‌توانم بمیرم.» سدوم و گوموره ۲ در اوایل ماه مه به معرض فروش گذاشته می‌شود. ۱۸ مه مارسل جویس و اشتراوینسکی را ملاقات می‌کند. بین آن‌ها هیچ رابطه‌ای شکل نمی‌گیرد. پروست روی نسخه‌ی تایپ شده‌ی اسیر و گریخته کار می‌کند؛ روی یکی از نسخه‌های تایپ شده‌ی گریخته عنوان آلبرتین ناپدید شده را می‌نویسد تا با گریخته اثر تاگور که آن زمان به‌تازگی منتشر شده بود اشتباه نشود. در سپتامبر سلامتی پروست به‌خطر می‌افتد و سرگیجه و غش شروع می‌شود. اوایل اکتبر در یک مهمانی عصر در خانه‌ی بومون‌ها دچار برونشیت می‌شود. بعد به‌ذات‌الریه مبتلا می‌گردد. در آخرین نامه‌اش به گالیمار می‌نویسد: «در این لحظه تصور می‌کنم که مهم‌ترین و فوری‌ترین کارم این است که تمام کتاب‌هایم را به‌شما بسپارم.» هفدهم همین ماه حالش بهتر می‌شود؛ هجدهم، در حالی که تصور می‌کند «زن سیاه چاقی» را می‌بیند شروع به گفتن هذیان می‌کند؛ پروست در ساعت چهار و نیم چشم از جهان فرو می‌بندد. روز بیست و دوم مراسم خاکسپاری صورت می‌گیرد.

